



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ بهمن ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و نهم

مصادف با: ۶ ربیع الثانی ۱۴۳۴

موضوع جزئی: زوال و عود عدالت - خاتمه در بحث عدالت

جلسه: ۷۳

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تنبیهان:

تنبيه اول: کلام محقق حائری

دو تنبیه در ذیل بحث گذشته باقی مانده که باید بررسی کنیم؛ در جلسه گذشته عرض کردیم همان گونه که عدالت حکماً با ارتکاب کبیره زائل می‌شود به توبه هم بر می‌گردد لکن بحث این است که آیا عود عدالت به توبه مطلق است یا این منوط به چیز دیگری هم هست؟ در این رابطه محقق حائری یک کلامی دارند؛ ایشان در مورد قبول شهادت به توبه به واسطه اتیان به کبیره یک قیدی ذکر کرده که جای تأمل دارد. تعبیر ایشان این است: شهادت به واسطه توبه قبول می‌شود به شرط اینکه: «إذا عادت معه الملكة التي كانت حاصلة له قبل الاتيان بالمعصية الكبيرة»^۱ طبق این بیان اگر کسی کبیره‌ای مرتکب شود شهادت او به واسطه زوال عدالت مقبول نیست لکن اگر توبه کند شهادت مورد قبول واقع می‌شود لکن به این شرط که ملکه‌ای که قبل از اتیان به معصیت وجود داشته، دوباره برگردد.

ظاهر کلام ایشان این است که به صرف توبه عدالت بر نمی‌گردد چون ایشان گمان کرده که ارتکاب کبیره موجب زوال ملکه عدالت است لذا می‌فرماید همین مقدار که توبه کند کافی نیست بلکه توبه باید بکند و به شرط اینکه ملکه زائل شده بر گردد آنگاه آثار عدالت بار می‌شود؛ با توجه به مطالبی که در جلسه گذشته عرض کردیم، اشکال این سخن واضح و معلوم است ذکر این قید اصلاً صحیح نیست؛ این عبارت «إذا عادت معه الملكة» معنی و مفهومی ندارد چون اصلاً آن ملکه به واسطه اتیان به کبیره زائل نشده بود تا حالا بخواهیم بگوییم توبه قبول است به شرط آنکه آن ملکه برگردد؛ ملکه چیزی نیست که به صرف اتیان یک کبیره زائل شود لذا به نظر می‌رسد این فرمایش تمام نیست.

تنبيه دوم: شرط عود عدالت با قذف

این تنبیه مربوط به یک مورد خاص است که به صرف توبه عدالت بر نمی‌گردد؛ ما عرض کردیم اگر کسی معصیت کبیره انجام دهد این حکماً موجب زوال عدالت است یعنی نه می‌تواند امام جماعت بشود و نه قاضی و نه مفتی و نه شاهد مگر اینکه توبه کند که با توبه عدالت بر می‌گردد و آثار عدالت مترتب می‌شود. در میان کبائر یک گناه کبیره‌ای است اگر کسی مرتکب شد عدالت او زائل می‌شود ولی برای ترتب آثار عدالت صرف توبه کافی نیست و آن هم قذف است؛ قذف یعنی نسبت زنا دادن به یک زن یا مرد مسلمان. اگر کسی دیگری را قذف کند (این از اموری است که همه آن حساب دارد؛ گاهی دیده می‌شود در صحبت‌ها

۱. کتاب الصلاة، ص ۵۱۹.

گفته می‌شود آن زنا زاده یا حرام زاده فلان؛ اینها همه حساب دارد و باید جواب داد. انسان می‌بیند از بعضی طلبه‌ها متأسفانه به راحتی از این تعابیر و نسبت‌ها راجع به بعضی از مسلمانان و برخی از علما گفته می‌شود. واقعاً ما کی می‌خواهیم به این آداب اسلامی و اخلاق اسلامی پایبند شویم؟ همه اینها را به نام مسئولیت و تکلیف و تعهد و این مسائل توجیه می‌کنیم. در این رابطه روایتی است که مضمون آن واقعاً عجیب و تکان دهنده است که انشاءالله آن را نقل خواهیم کرد. اگر کسی مرتکب این کبیره شد، به صرف توبه آثار عدالت مترتب نمی‌شود و عدالت بر نمی‌گردد بلکه یک قیدی هم دارد و آن اصلاح است قذف در میان گناهان کبیره یک خصوصیتی دارد وجه آن هم این آیه است: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» اینجا برخی از فقها و بزرگان از جمله شیخ طوسی و دیگران از این آیه استفاده کرده‌اند که توبه برای قبول شهادت به تنهایی کافی نیست بلکه باید اصلاح هم بکند. طبق این آیه اگر کسی قذف کند زنان مؤمنه را و نتواند چهار شاهد بیاورد باید هشتاد ضربه شلاق بخورد و شهادتش دیگر قبول نمی‌شود؛ اینها فاسق‌اند مگر کسانی که توبه کنند و البته علاوه بر توبه محتاج اصلاح هستند. این مسئله فقط در باب قذف می‌باشد آن هم به واسطه این دلیل خاص اما در سایر موارد ارتکاب گناهان کبیره، صرف توبه کافی می‌باشد و به توبه عدالت بر می‌گردد و مشروط به هیچ شرطی هم نیست.

خاتمه:

اما بعد از ذکر مسائل سه گانه پیرامون عدالت و قبل از ورود به مسئله سی‌ام تحریر چند مطلب وجود دارد که در تحریر به آنها اشاره‌ای نشده و باید بررسی کنیم:

مطلب اول:

آیا عدالت معتبر در حاکم شرع با عدالت معتبر در شاهد و امام جماعت یکسان است یا نه؟ تا اینجا ثابت شد عدالت به چه معناست و در موضوع بعضی از احکام اخذ شده در اقتدا، قضاوت، افتاء، امامت جماعت اخذ شده و همه اینها منوط به داشتن این شرط است. گفته شد معنای عدالت مورد اختلاف است؛ برخی عدالت را عبارت از حسن ظاهر و بعضی عدم الفسق می‌دانستند. برخی دیگر عدالت را به معنای استقامت عملی و فعلی دانسته و مشهور بین متأخرین بعد از علامه آن را عبارت از ملکه نفسانیه می‌دانند. حال عدالت به هر یک از این معانی که باشد آیا در هر چهار حکمی که تا به حال مکرراً سخن از اعتبار آن کردیم به یک معنی و مرتبه است؟ یعنی عدالت معتبر در مرجع تقلید به همان معناست که در امام جماعت معتبر است؟ یعنی اگر یک شخصی عدالت داشت در مرتبه‌ای که می‌توانست امام جماعت بشود همین مقدار برای کسی که می‌خواهد مرجع تقلید بشود کافی است؟ آیا این عدالت معتبر در شاهد با عدالت معتبر در قاضی، یکی است؟

مطلب دوم:

اگر شک در عدالت کسی کردیم آیا اصل عدالت است یا فسق؟ اصل در مسلمان عدالت است یا فسق؟ فرض کنید کسی حسن ظاهر هم ندارد یعنی طرق معرفت حقیقت عدالت هم به روی ما بسته است در فرض شک حکم به عدالت باید کرد یا فسق؟

مطلب سوم:

اگر بر اساس ملاک‌های مقررهای شرعیه و به واسطه طرق معتبره، عدالت کسی احراز شد یعنی مثلاً شخصی از دید مردم عادل محسوب شود چون حسن ظاهر دارد اما خود آن شخص می‌داند که حقیقتاً عادل نیست (چون خودش می‌داند ابائی از ارتکاب محرمات ندارد و خودش می‌داند این ملکه در او نیست و مغلوب شهوات است) آیا چنین شخصی می‌تواند در اموری که عدالت در آنها معتبر می‌باشد، وارد شود؟ یعنی می‌تواند امام جماعت یا شاهد یا مرجع تقلید یا قاضی شود یا نه؟ یعنی اگر کسی ظاهرش با باطنش تفاوت دارد آیا می‌تواند در اموری که عدالت در آن معتبر است خودش را داخل کند یا نه؟ این سه مطلب مسائل مهم و مبتلا به می‌باشد که باید مورد بررسی قرار گیرد.

بررسی مطلب اول:

آیا عدالت در قاضی و مفتی و امام جماعت و شاهد به یک معناست یا خیر؟ در این بحث فرقی نمی‌کند که ما در مورد معنای عدالت چه نظری داشته باشیم لذا هر یک از قائلین به مسالک اربعه و خمسة در باب عدالت در این بحث می‌توانند شرکت داشته باشند اینجا دو قول در مسئله وجود دارد:

قول اول: مشهور معتقدند عدالت در همه این امور در یک مرتبه و به یک معناست؛ عدالت یک حقیقتی دارد حال مثلاً طبق نظر ما ملکه نفسانیه‌ای که موجب اتیان به واجبات و ترک محرمات است این اقل مراتب عدالت است. عدالت مراتب دارد حتی این بحث مطرح شده که آیا عصمت انبیاء و اولیاء همین عدالت است یا با عدالت فرق می‌کند؟ یعنی آیا عصمت عالی ترین مرتبه‌ی عدالت است؟ یعنی وقتی عدالت به اعلی مراتب خود می‌رسد عصمت نام دارد یا آنکه عصمت حقیقتاً و ماهیتاً با اعلی مراتب عدالت متفاوت است. پس عدالت دارای مراتبی است که حتی بعضی حقیقت عصمت را اعلی مراتب و بالاترین مرتبه عدالت دانسته‌اند.

در هر صورت اقل مراتب عدالت همین مرتبه‌ای است که ذکر کردیم؛ مشهور می‌گویند کسی که این ملکه را دارا باشد و اجتناب از کبائر بکند این می‌تواند در مقام افتاء، شهادت، قضاوت، امامت جماعت قرار بگیرد. البته بدیهی است که عدالت دارای مراتب و قوت و ضعف است. این ملکه در بعضی قوی‌تر و در بعضی ضعیف‌تر است ولی یک حداقلی دارد که اگر آن حداقل محقق شد، دیگر این شخص مجوز ورود به همه حیظه‌هایی که عدالت در آنها معتبر است پیدا می‌کند. در مقابل مشهور، بعضی معتقدند عدالت معتبر در حاکم شرع اخص است از عدالت معتبر در امام جماعت و شاهد؛ منظور از حاکم شرع یعنی قاضی و مفتی پس این گروه تفصیل داده‌اند بین عدالت معتبر در مقام افتاء و قضاوت و عدالت معتبر در شاهد و امام جماعت. می‌گویند آنچه که ما تا به حال گفته‌ایم یعنی ملکه‌ی نفسانیه ملازم با تقوی و اتیان به واجبات و ترک محرمات این مربوط به امام جماعت و شاهد است اما در مورد مفتی و قاضی یعنی حاکم شرع (عنوانی که هم منطبق بر مفتی و هم منطبق بر قاضی است) علاوه بر آن ملکه‌ی نفسانیه محتاج به اتصاف به فضائل و دوری از رذائل می‌باشد. یعنی در یک کلمه باید عالم به علم حقیقی و معرفت حقیقی باشد یعنی همان کسی که به او عالم ربانی می‌گویند؛ قاضی و مفتی باید عالم ربانی باشد یعنی عالمی که در تحت اضائه انوار الهیه تربیت شده عالمی که متصل به نور حق تعالی است و دارای کمالات اخلاقی بوده و از رذائل اخلاقی و حسد و غضب و حب

ریاست و دنیا و مقام طلبی دور است یعنی یک شخصی که مجموعه‌ای از این اوصاف در او باشد. این ادعایی است که محتاج دلیل است حال راجع به خود این معنی که منظور اینها چیست؟ عرض کردیم که اجمال آن این است که می‌گویند باید عالم ربانی باشد.

ادله قول اول:

باید دید که دلیل این گروه بر این مدعا چیست؟

دلیل اول:

حاکم شرع در واقع نائب امام و نبی است و در جایگاه و امامت قرار می‌گیرد؛ یعنی همان منصب و مسندی که در اختیار نبی و امام است، او هم در همان مسند قرار می‌گیرد اساساً علت اینکه شخص می‌تواند قاضی شود یا حق افتاء دارد به خاطر همین نیابت است وگرنه قضاوت او شرعاً صحیح نیست. مگر قضاوت جور چه کسانی هستند؟ قضاتی هستند که منسوب از قبل امام عادل نیستند؛ اگر کسی فتوا می‌دهد به چه عنوان فتوا می‌دهد؟ فی نفسه حق افتاء ندارد مگر به عنوان نیابت یعنی فقها که حق افتاء دارند به عنوان نیابت عامه‌ای است که از ناحیه‌ی حضرت ولی عصر (عج) دارند. پس استحقاق نیابت به واسطه این مسئولیتی است که معصومین واگذار کرده‌اند و به واسطه اعطاء آنان، این مقام در اختیار فقیه جامع شرایط قرار می‌گیرد و او حق قضاوت و حق افتاء دارد. لذا تناسب بین نائب و منوب عنه اقتضاء می‌کند نائب در یک مرتبه و درجه‌ای از شخصیت باشد که اهلیت این نیابت را داشته باشد یعنی باید حرام مرتکب نشود واجبات را اتیان بکند ولی این به تنهایی کافی نیست و علاوه بر این باید واجد صفات کمالیه و اخلاق عالی انسانی باشد تا صلاحیت نیابت را داشته باشد چون باید بین نائب و منوب عنه سنخیت و تناسب باشد.

مؤید: و الشاهد علی ذلک روایتی از امیر المؤمنین علی (ع) که خطاب به شریح قاضی می‌فرماید: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لِشُرَيْحٍ يَا شُرَيْحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ»^۱ در جایگاهی نشسته‌ای که یا نبی یا وصی نبی و یا یک شقی آنجا می‌نشیند. از دو حال خارج نیست یا خود نبی و وصی نبی یا اگر از این گروه نباشد می‌شود شقی.

این اقتضاء می‌کند که کسی که بر این جایگاه می‌خواهد تکیه بزند باید اهلیت و شایستگی داشته باشد و علاوه بر عدالت دارای این ویژگی‌ها باشد.

بحث جلسه آینده: ادله‌ای دیگری هم وجود دارد که باید اینها را انشاء الله ذکر کنیم تا ببینیم که آیا می‌تواند اثبات این مدعا را بکند یا نه؟

«والحمد لله رب العالمین»

۱. کافی (ط-الاسلامیه، ج ۷، ص ۴۰۶، حدیث ۲، باب أن الحكومة إنما هي للامام عليه السلام / وسائل الشيعة (ط- آل البيت)، ج ۲۷، ص ۱۷.

أبواب صفات القاضي و ما يجوز أن يقضى به، باب ۳.